



**نگاهی به پدیده بنیادگرایی
اسلامی ناکام در ستیز با تاریخ**
گفت و شنودی با دکتر حمید احمدی
استاد دانشگاه و پژوهشگر جنبشهای
اسلامی معاصر
روزنامه ایران، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷ آبان ۱۳۸۰.

برخی از تحلیلگران معتقدند که اساساً بنیادگرایی، شکل تراژیک و مسخ شده نوگرایی دینی است. نوگرایان دینی وقتی وجه منفی تفکر مدرن را بر وجه ایجابی و مثبت آن برتری ببخشند، موضعی خصمانه نسبت به دنیای مدرن و منظری نوستالژیک نسبت به شالوده‌ها و بنیادها برخواهند گزید. اما برخی دیگر برآنند که بنیادگرایی عارضه و زائیده‌ای است که نوگرایی را به آفت کشانده و راه را برای بلوغ و بالندگی نواندیشی سد کرده است. به هر تقدیر، بنیادگرایی هرچه باشد در روزگار ما به هویتی مستقل و اثرگذار تبدیل شده است و در تحلیلهای فکری و سیاسی نمی توان چشم برآن بست.

بنیادگرایی، از جمله ورطه‌های آزار دهنده‌ای است که بر سر راه هر نوع تفکر دینی به کمین نشسته است. از عمر بنیادگرایی اسلامی سالیان درازی نمی گذرد اما در همین عمر اندک، بنیادگرایان مسلمان، به مؤلفه‌ای قابل اعتنا در تحولات پرشتاب سیاسی و فکری مبدل شده‌اند.

تحولات اخیر در صحنه منازعات سیاسی بین‌المللی، یک بار دیگر نگاه‌ها را به سمت بنیادگرایان اسلامی معطوف کرد. به‌انگیزه بررسی مبانی، مواضع و ادوار بنیادگرایی، گفت‌وگویی ترتیب یافته است با دکتر حمید احمدی، استاد دانشگاه و کارشناس جنبش‌های اسلامی معاصر. بخش نخست از این گفت‌وگو، پیش‌روی خوانندگان محترم است.

ترسیم می‌کنند و وضعیت موجود را به دلیل عدم تطابق با آن جامعه‌آیة آینده‌آل به نقد می‌کشند. بنابراین بنیادگرایی، نگاه نوستالژیک از شرایط مدرن به شرایط اولیه و پیشین است. بنیادگرایان قصد زنده کردن بنیادهای غیر قابل نقد و مقدس را در روزگار مدرن دارند.

آقای دکتر احمدی، واژه «بنیادگرایی» از مفاهیم رایج در ادبیات سیاسی معاصر است. به عنوان مدخل بحث در خصوص تعریف، ماهیت و تبار این واژه، توضیح دهید.

شما نفس رجوع به بنیادها و اصول را بنیادگرایی می‌دانید یا روایت و قرائت خاص و تفسیر ویژه از بنیادها را؟ به عبارت دیگر هرگونه رجوع به بنیادها مساوی است با بنیادگرایی؟ یا اینکه اگر این رجوع با تفسیر و تلقی خاصی از بنیادها همراه شود، بنیادگرایی شکل می‌گیرد؟

■ سابقه کاربرد واژه بنیادگرایی به دهه هشتاد برمی‌گردد. اگرچه در علوم اجتماعی، همواره بحث از بنیادگرایی بوده است اما به کارگیری واژه «بنیادگرایی اسلامی» حدوداً به دهه ۸۰ میلادی برمی‌گردد. منظور از بنیادگرایی دینی، اشاره به گروه‌هایی است که به دلایلی، با فرآیندهای حاکم بر شرایط روز مخالفت می‌کنند و با ارجاع به بنیادهای اصلی دین خود، نوعی جامعه‌آیة آینده‌آل ذهنی

■ قطعاً روایت و تفسیر خاص از بنیادهاست که بنیادگرایی را باعث می‌شود. در واقع می‌توان گفت بنیادگرایی، رجوع به بنیادها با تفسیری خاص و ویژه است که به همراه خود، انتقال آن بنیادها به شرایط مدرن را دارد.

پس هر نوع رجوعی به بنیادها
بنیادگرایی نیست؟

■ بله. می توان تفسیر دیگری از بازگشت به گذشته و بنیادها داشت که در عین رجوع به بنیادها، بنیادگرایی حاصل نشود. ما نوآورانی را در فرهنگ خود داشته ایم که ضمن رجوع به فرهنگ گذشته (سلف) بنیادگرا به شمار نمی آیند. این دسته که می توان آنها را «نوگرایان» خواند هم بنیادها و هم دنیای مدرن را به رسمیت می شناسند. اما بنیادگرایان اهل تلفیق و آشتی دادن بنیادها با دنیای مدرن نیستند بلکه می خواهند وضعیت مدرن را کاملاً نفی کنند و وضعیت پیشین را به جای آن بنشانند.

بنابراین می توان دو اردو در نظر گرفت: نوگرایان و بنیادگرایان. این مرز شفاف و تعیین کننده است؟

■ اتفاقاً، میان محققان، اجماع نظری در مورد این تفکیک وجود ندارد. برخی از پژوهشگران، بنیادگرایی اسلامی را مفهومی عام و جامع می دانند که شامل سید جمال، عبده و حتی اقبال و شریعتی می شود. البته در تعریف این پژوهشگران، مفهوم

بنیادگرایی ذاتاً مذموم نیست و این واژه برای ایشان به خودی خود بار منفی ندارد. این موضع، عمدتاً از آن محققین خارجی است. اما در داخل کشورهای اسلامی، خود روشنفکران مسلمان معتقدند باید میان نوگرایی دینی با بنیادگرایی یا رادیکالیسم دینی تفکیک قابل شد. به هر تقدیر، ضمن آنکه اجماع منطقی درباره کاربرد واژه و مصادیق منفی بنیادگرایی وجود ندارد اما می توان به سطوح مختلف آن اشاره کرد و گفت برخی گروهها و افراد، بنیادگراترند و برخی دیگر کمتر بنیادگرا هستند.

با این توضیحات، فکر می کنید واژه بنیادگرایی، اساساً واژه درست و دقیقی است؟ چون پذیرفتیم که رجوع به بنیادها ذاتاً منفی نیست بلکه رجوع به قرائت خاصی از بنیادها مذموم است. از سوی دیگر در دل واژه بنیادگرایی، فقط رجوع به بنیادها نهفته است نه رجوع به قرائت مذموم از بنیادها. بنابراین می توان گفت این واژه، اساساً درست و دقیق نیست؟

■ به همین دلیل است که بیشتر

بنیاد گرایانه در میان کشور های اسلامی بخاطر چیست؟ در حال حاضر کشور های زیادی از ممالک اسلامی هستند که جریانات بنیاد گرا در آنها مورد استقبال واقع شده اند. شمال آفریقا، جنوب خلیج فارس، شبه قاره، کشمیر و آسیای مرکزی و حتی در کشور خود ما این تمایل و استقبال به بنیاد گرایی کمابیش وجود دارد. به نظر شما در دوران مدرن با این همه ابزار های تبلیغی و آموزشی مدرنیت، چرا بنیاد گرایی همچنان جذاب و پرفر فدار است؟

■ بی شک بخشی از این جذابیت، انگیزه و ماهیت دینی دارد. شعار بازگشت به دین اصیل همیشه در بین مؤمنان یک دین جذبه داشته و جوامع اسلامی به دلیل هویت دینی خود، همواره به نهضت های دینی روی خوش نشان داده اند. از جهت دیگر باید به دشواریها و مشکلات جوامع اسلامی در روند توسعه و نوسازی و احیاناً ناکامی در این مسیر اشاره کرد. جوامع اسلامی، معمولاً ناکامیهای خود را به پای الگوهای سیاسی غیر دینی مثل ناسیونالیسم، سکولاریسم، جریان چپ و ... می نویسند و لذا بنیاد گرایی

محققین اسلامی، به این واژه انتقاد کرده اند. اما واقع مطلب این است که محققان زیادی هستند که این واژه را «بی طرفانه» و «عام» به کار می برند. مثلاً آقای هرایر دکمچیان که از محققین و اسلام شناسان معاصر است، که این واژه را فارغ از معنای منفی آن در نظر دارد. جنبشهای اسلامی معمولاً واژه بنیاد گرایی را نمی پذیرند و به جای آن کلمه اصول گرایی اسلامی (الاصولیة الاسلامیة) را به کار می گیرند و جنبش خود را صحوة الاسلامیة یعنی بیداری اسلامی می نامند. به هر حال واژه بنیاد گرایی در معنای منفی عمدتاً از ناحیه روزنامه نگاران و سیاستمداران غربی به کار گرفته می شود. ایشان به خاطر آنکه جامعه کنونی را جامعه ای عرفی و سکولار می دانند هرگونه رجوع به دین و تفکر دینی را، رجوع به گذشته و بنیاد گرایی به شمار می آورند. اما همان طور که گفتم، من هم قبول دارم که این واژه، چندان دقیق نیست و معمولاً غرض ورزیهای سیاسی در کاربرد آن، دخیل است.

از بحثهای زبانی خارج شویم. آقای دکتر شما فکر می کنید جذابیت تفکر

را راه حل و درمان این ناکامی‌ها می‌پندارند. برخی از معضلات اجتماعی نظیر فساد اخلاقی، فحشا و نابسامانی‌های رفتاری را هم باید در این زمینه، قابل توجه دانست. بنابراین جوامع اسلامی هم به دلیل ماهیت دینی خود و هم به دلیل مشکلات اجتماعی و سیاسی ناشی از الگوهای حکومت غیر دینی، بطور خودکار به سوی رهیافت دیگری که ادعا می‌کند عمیقاً دینی است متمایل می‌شوند. به نظر می‌رسد در پس ذهن این جوامع این فرضیه نهفته است که اگر آلترناتیو اسلامی به جای نیروهای چپ ناسیونالیستی یا سکولاریستی حاکم شود، معضلات سیاسی و اجتماعی هم حل خواهد شد. تبلور این خواست در شعار جمعیت اخوان المسلمین است که می‌گفتند: «الاسلام هو الحل»؛ یعنی اسلام، راه حل همه مشکلات اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی است. اینگونه است که یک نمونه آرمانی از حکومت دینی می‌سازند که طبیعتاً جاذبه زیادی برای همگان دارد.

البته به نظر می‌رسد که این جاذبه

و تمایل در تمام کشورهای مسلمان به یکسان نیست.

■ درست است. فکر می‌کنم جاذبه بنیادگرایی در کشورهای دینی دارند به مراتب کمتر است. چون ممکن است این حکومت‌های دینی هم به دلیل مشکلات ساختاری خود، همچنان درگیر مناقشات تئوریک و معضلات عملی - عینی شده باشند و لذا این فکر در مردم پدید آید که این مشکلات لزوماً به نوع حکومت ربطی ندارد و به مشکلات ساختاری، فرهنگ، اقتصاد و حتی جغرافیا بر می‌گردد. بنابراین گرایش به بنیادگرایی در کشورهای سنتی‌تر که تجربه حکومت‌های دینی هم نداشته‌اند بیشتر از کشورهای دینی است که به دنیای مدرن، وارد شده‌اند و تجربه حکومت دینی را هم از سر گذرانده‌اند. اینگونه است که می‌بینید در کشورهای مثل مالزی، مصر، ترکیه تمایل عمومی به بنیادگرایی کمتر است و اسلام خواهی، بیشتر وجهه نوگرایانه دارد. به هر حال من معتقدم، این جاذبه نوستالژیک، در میان مسلمانان، پایگاه جدی دارد و به تناسب تجربه‌ای که کشورها از حکومت دینی دارند، فراز و نشیب پیدا می‌کند.

تشکیلات سازمانی و شبکه مالی بنیاد گرایان

مسایلی که تا اینجا مطرح شد عمدتاً حول محور تاریخ و پیشینه ظهور بنیادگرایی و نیز تمایزات آن از مفهوم نوگرایی و همچنین دلایل و جذابیت و شیوع آن در سرزمینهای اسلامی بود. حال لازم است در مورد رهبران، تشکیلات و امکانات اقتصادی جریان بنیادگرایی صحبت شود.

آقای دکتر احمدی شما بنیادگرایی را بیشتر یک ایدئولوژی می دانید یا یک نهضت فکری- فرهنگی. ویژگی‌هایی که شما برای بنیادگرایی برشمردید شباهتهایی با ویژگیهای ایدئولوژی دارد. آیا این اشتراک و شباهت، آنقدر هست که بنیادگرایی را بتوان یک ایدئولوژی دانست تا یک نهضت فکری- فرهنگی؟

■ البته باید توجه داشته باشید که تفکیک میان ایدئولوژی و نهضت فکری به دوره امروز ما تعلق دارد و مثلاً ۲۰ سال پیش این تفکیک وجود نداشت و لذا می بینید که مثلاً دکتر شریعتی که یک نهضت فکری را آفرید، خود یک ایدئولوگ بود. به همین دلیل

من معتقدم انتقادهایی که امروز به ایدئولوژی اندیشی شریعتی می شود تطبیق شرایط امروز با روزگار شریعتی است. این تطبیق، چندان دقیق و منطقی به نظر نمی رسد.

اما من معتقدم جریان بنیادگرایی، هم ایدئولوژی است و هم یک جریان فکری. ایدئولوژی است به خاطر آنکه در پی یک پروژه سیاسی خاص است و جریان فکری است به خاطر آنکه یک منظومه فکری در پشت آن است. اگر ایدئولوژی دینی را تبدیل دین به ابزار قدرت سیاسی بدانیم، بنیادگرایی یک ایدئولوژی است و در پی پروژه سیاسی خاصی است. از مکانیزمهای هویت بخش و بسیج احساسات توده ها بهره می گیرد و به مقوله «دشمن» توجهی اساسی دارد. اصلاً حیات بنیادگرایی مدیون وجود دشمن است. بنیادگراها تا وقتی هستند و فعالیت دارند که «دشمنی» وجود داشته باشد. اینها شباهتهای ایدئولوژی با بنیادگرایی است.

در حال حاضر چهره های شاخص بنیادگرایی که به عنوان رهبران

بنیاد گرایی اسلامی مطرح اند چه کسانی هستند؟

■ اگر بخواهیم تاریخی نگاه کنیم کسانی مثل سید جمال، عبده و کواکبی از رهبران نواندیشان دینی و رشید رضا از رهبران بنیاد گرایی به حساب می آیند. اگر چه رشید رضا یک پا در نوگرایی و یک پا در بنیاد گرایی داشت اما نهایتاً به سمت بنیاد گرایی غلتید. حسن البنا در خاطرات خود می نویسد که ما به سید جمال و عبده احترام می گذاریم اما شاگرد رشید رضا هستیم. این جمله خط بنیاد گرایی را از نوگرایی جدا می کند. در جریان بنیاد گرایی، سید قطب چهره ای شاخص و مهم است. البته برخی می کوشند چهره ای نوگرا از سید قطب ترسیم کنند. مثلاً حسن حنفی معتقد است که اگر سید قطب زنده می ماند به چپ اسلامی (اليسار الاسلامی) می پیوست. ولی با این حال باید قبول کرد که همه بنیاد گرایان اسلامی، حتی افراطی ها، به کتاب «المعالم علی الطريق» (چراغی بر فراز راه) تکیه می کنند و لذا می توان سید قطب را پدر بنیاد گرایی افراطی به شمار آورد. پس از سید قطب، می توان به

ابوالاعلی مودودی اشاره کرد. این فرد شاید مهمتر از سید قطب باشد چرا که سید قطب بسیاری از مباحث خود را از مودودی گرفت. بحثهایی مثل ربوبیت الله، خلافت الله و ... از مودودی به سید قطب رسیده است. البته اگر قدیمتر برویم می توانیم به ابن تیمیه، احمد بن حنبل و ابن قیم اشاره کنیم.

در دوره های جدیدتر محمد بن عبد الوهاب هم قابل توجه است. این او آخر هم کسانی به جرگه نظریه پردازان بنیاد گرایی پیوسته اند که البته قابل قیاس با رهبران پیشین نیستند. مثلاً محمد عبدالسلام فرج، تئورسین جنبش جهاد مصر را می توان نام برد. در رده های سیاسی هم، رهبری از آن اسامه بن لادن است.

یعنی در حال حاضر، جریان بنیاد گرایی، رهبرانی که بتوانند به لحاظ بار تئوریک، همسنگ سید قطب و مودودی باشند ندارد؟

■ نه. به نظر نمی رسد که متفکری به آن برجستگی در جریان کنونی بنیاد گرایی، بتوان پیدا کرد.

آیامی توان این مسئله را معلول
ایدئولوژیک تر شدن و سیاسی تر شدن
جریان بنیاد گرایی دانست؟

■ تصور می کنم سیاسی تر شدن
بنیاد گرایی اولاً، به دلیل ماهیت این
جریان است؛ و ثانیاً، به خاطر شرایط سیاسی
جهان در دوره ماست که این جریان را به
سمت سیاسی تر شدن سوق می دهد. از این
نکته هم نباید غفلت کرد که برخی معتقدند
جریان بنیاد گرایی کنونی، تفسیر غیر دقیق و
نادرستی از اندیشه های سید قطب و مودودی
داشته است. مثلاً محمد قطب در دهه هشتاد
میلادی، مقالاتی در یکی از نشریات لبنانی
نوشت و در آن، توضیح داد جریان سیاسی
بنیاد گرایی، اندیشه های سید قطب را به
درستی نفهمیده است و برداشت غلط داشته
است. به هر حال، سیاسی تر شدن
بنیاد گرایی، یک واقعیت است و نمی توان آن
را انکار کرد اما اینکه این وضعیت را معلول
خلأ تئوری و رهبریت فکری این جریان بدانیم
فکر نمی کنم چندان درست باشد سیاسی تر
و حادث تر شدن فعالیت بنیاد گرایان بیش از هر
چیز به وضعیت سیاسی حاکم بر جهان امروز
و قطب بندی ها بر می گردد.

به نظر می رسد بنیاد گرایان، به
گواهی فعالیت وسیع و دقیق خود، از توان
تشکیلاتی و سازمانی بسیار زیادی
بر خور دارند. شما چه توجیهی برای این
توان تشکیلاتی بالا دارید؟

■ بنیاد گرایان از همان ابتدای ظهور،
بر عنصر سازماندهی تشکیلاتی نظر داشتند.
اخوان المسلمین از همان ابتدا در پی ایجاد
سازمانهای قوی بودند. حسن البنا نیز از
پیش، این توصیه را کرده بود.
اخوان المسلمین بشدت از احزاب قدرتمندی
مثل «حزب وفده» الگو گرفت و به خود،
وجهه ای سازمانی و تشکیلاتی
داد؛ جنبشهایی مثل سنوسیه هیچ وقت
تشکیلاتی نبودند اما جریان اخوان بشدت به
وجه سازمانی توجه داشتند. جریان
بنیاد گرایی به دو نوع تشکیلات باور داشته
است: یکی تشکیلات علنی که در سطح
آشکار اجتماعی فعال است و دیگری
تشکیلات مستحکم مخفی و متمرکز به
مفهوم لینی آن. در جنبش اخوان المسلمین
در دهه ۳۰ میلادی، یک تشکیلات مخفی به
نام «الجهاز السری» یا شبکه مخفی
درست شد. که بعدها گسترش یافت و

هسته‌هایی را شکل داد که به ترور «نقراشی پاشا» در سال ۱۹۴۸ و ترور ناصر منجر شد. پس از آن شبکه‌های افراطی در دهه ۷۰ میلادی درست شدند نظیر «سازمان آزادیبخش اسلامی»، «گروه جماعت المسلمین»، «گروه جهاد و جماعت الاسلامیه» و ... بنابراین تشکیلات هم به صورت علنی و هم محرمانه از همان ابتدا در جریان بنیادگرایی وجود داشت که حتی به «تشکیلات در تشکیلات» باور داشت. این گرایش به کارسازمانی و تشکیلاتی، از سوی رهبران این جریان، تجویز ایدئولوژیک هم پیدا کرد، مثلاً سید قطب در کتاب معالم فی الطریق رسماً و صریحاً استراتژی جنبش اسلامی را برقراری سازمان و تشکیلات می‌داند. او جهان را به جامعه اسلامی و جامعه جاهلی تقسیم می‌کند که در آن جامعه جاهلی باید از بین برود. کسی که این کار را انجام می‌دهد یک پیشتاز مبارز و تشکیلاتی است که از هسته سازمانی تغذیه می‌شود و مبارزه مسلحانه می‌کند. تجربه تاریخی هم، علاوه بر تجویز تئوریک، به کمک جریان آمده است تا سازمانهای قوی تشکیلاتی را شکل دهند.

آیا تاکنون کارآمدی خاصی صورت گرفته است. هسته‌ها و سازمانهای بنیادگرایی اسلامی را در سراسر جهان مشخص کنید؟

■ برخی سعی کرده‌اند این کار را انجام دهند. مثلاً آقای هریر دمیجان در کتابی با نام جنبشهای اسلامی در جهان عرب کوشیده است لیستی از گروههای بنیادگرا ارائه دهد که بالغ بر بیش از دویست گروه می‌شود. اما واقع مطلب آن است که بسیاری از این گروهها آنقدر محدودند که منشأ هیچ فعالیتی نیستند. اما گروههای مهم و شاخص این جریان، اینها هستند: الجماعة الاسلامیه در مصر، الجهاد در مصر، جماعت اسلامی مسلح در الجزایر، حزب التحریر الاسلامی در اردن و لیبی، شاخه رادیکال اخوان المسلمین در سوریه و اردن، اخوانی‌های جدید در عربستان سعودی، حرکت انصار در هند، مجاهدین در کشمیر، سازمان رعد در آسیای مرکزی، سپاه صحابه در پاکستان، طالبان در افغانستان و ... بطور کلی جنبشهای مهم بنیادگرا در سطح جهان بیش از ۱۲-۱۰ گروه نیستند.

بدیهی است که وجه تشکیلاتی بنیاد گرایان مستلزم یک بنیه سیاسی قوی اقتصادی- مالی است. منابع مالی گروه‌های بنیاد گرا چیست؟ آیا این مسئله که برخی کشورها گروه‌های بنیاد گرا را به لحاظ اقتصادی تغذیه می‌کنند صحت دارد؟

■ جنبش بنیاد گرایی، ماهیتاً یک جنبش فراطبقاتی است و به دلیل آنکه سرشت اعتقادی دارد، از تمامی طبقات اجتماعی در آن حضور دارند. هم طبقات ثروتمند هم طبقات متوسط و هم لایه‌های ضعیف در آن حضور دارند. عناصری ثروتمند هستند که از سر اعتقاد، اموال و دارایی‌های خود را صرف این جریان می‌کنند و این کار را نوعی ایثار و فداکاری و جهاد تلقی می‌کنند. بخشی از هزینه‌های جریان‌های بنیاد گرا از این ناحیه تأمین می‌شود.

بخش دیگری از هزینه‌های اقتصادی این جریان‌ها از این طریق تأمین می‌شود که خود بنیاد گراها بعضاً فعالیت‌های وسیع اقتصادی دارند. مثلاً اخوان المسلمین در دهه ۷۰ میلادی با تأسیس سازمانی به نام «القادسیه» در دوران سادات، انحصار واردات

کالا‌های الکترونیک را در دست خود گرفتند و از این طریق، ثروت هنگفتی به دست آوردند. اما برخی گروه‌های کوچکتر بنیادگرا این مقدار توان اقتصادی ندارند و لذا از کمک دولتهای خارجی بهره می‌گیرند. مثلاً قذافی به برخی از گروه‌های بنیاد گرای مصری که مخالف سادات بودند کمک مالی می‌کرد. علاوه بر همه اینها، گروه‌های رادیکال و بنیادگرا از شیوه‌هایی که احزاب مدرن برای کسب توان اقتصادی به کار می‌گیرند مثل حق عضویت، کمک‌های مردمی، کمک سازمانهای جهانی و ... استفاده می‌کنند.

در دهه ۹۰ میلادی، با وسعت یافتن گروه‌های بنیادی مثل گروه بن لادن، این ناراضیان با قطع ارتباط با عربستان، ثروت هنگفت خانوادگی خود را در بازار بورس، بانک‌ها، شرکتهای تجاری و ... فعال کردند. از این طریق، این ناراضیان بریده از عربستان توانستند حتی گروه‌هایی را که در آستانه اضمحلال بودند مثل گروه الجهاد در مصر، تقویت کنند و با جذب این گروه‌ها، شبکه جدید رادیکالیزم تندرو اسلامی را تحت حمایت گروه بن لادن تشکیل دادند. به هر حال شبکه مالی بنیاد گرایان، بسیار پیچیده

و در عین حال بسیار هنگفت است و به طور کلی از طریق کمک‌های داخلی و خارجی تأمین می‌شود.

پدیده‌ای به نام «افغان العرب»

در بررسی پدیده بنیادگرایی اسلامی، می‌توان با نکیه بر ادوار سه‌گانه خشونت طلبی در جریان بنیادگرایی را مد نظر قرار داد و در همان حال مسئله احتمال پشتیبانی سیاسی دولت‌های خارجی و ظهور پدیده جدیدی به نام «افغان العرب» را مطالعه کرد.

برخی معتقدند که کشورهای بلوک شرق سابق مثل روسیه، برای مقابله با سیادت آمریکا، گروه‌های بنیادگرا را به لحاظ سیاسی، اطلاعاتی و امنیتی تغذیه می‌کنند و از این طریق، کاری را که خود آنها خواستار انجام آن بودند توسط بنیادگرایان انجام می‌دهد. شما این تحلیل را چقدر درست و منطبق با واقع می‌دانید؟

■ این فقط یک فرضیه است و هنوز اثبات نشده است. من فکر می‌کنم کشوری مثل روسیه امروز جزئی از بلوک

سرمایه‌داری است و دلیلی ندارد با نظام سرمایه‌داری مستقیم یا غیر مستقیم مقابله و معارضه کند. روسیه جزئی از سوپر بلوک سرمایه‌داری جدید است و گرایش‌های سرمایه‌داری در آن بشدت تضعیف شده است. مگر اینکه با آمریکا به خاطر چیزهایی مثل جذب بازارهای منطقه‌ای به رقابت پردازد ...

■ روسیه، خودش درگیر با بنیادگرایی است. وضعیت چین و داغستان، شبه جزیره کریمه و تاتارستان، امروز روسیه را به ستوه آورده و لذا دلیلی ندارد که روسیه بنیادگرایان را تغذیه و حتی حمایت کند.

کشورهایی مثل چین و کوبا چطور؟
■ در مورد چین نمی‌توانم چیزی بگویم چون شواهد بارزی در بین نیست اما غیر از این دو کشور، برخی قدرتهای منطقه‌ای مثل پاکستان، لیبی، امارات و حتی عربستان به طرق مختلف از بنیادگرایان را حمایت می‌کنند.

یعنی رسماً و از مجاری دیپلماتیک این کار را می‌کنند؟

■ نه. قطعاً به شیوه‌ای محرمانه عمل می‌کنند. امارات به خاطر مشکلاتی که با ایران داشت از طالبان حمایت می‌کرد و برای اعمال فشار بر ایران از آن گروه‌ها را پشتیبانی می‌کند. به هر حال، احساس من این است که روسیه از بنیادگراها حمایت نمی‌کند.

گرایش حاد خشونت طلبی در میان بنیادگرایان از چه زمانی آغاز شد؟ طبیعی است که بنیادگرایی در ذات خود حامل عنصر شهادت طلبی، ایثار و تهور است اما به نظر می‌رسد فعالیت‌های خشونت طلبانه بنیادگرایان اخیراً خیلی حاد و بدخیم شده است. این تحول از چه زمانی رخ داد؟

■ من فکر می‌کنم سه گونه عملکرد تند و به تعبیری خشن، در میان بنیادگرایان وجود داشته است؛ الف) مبارزه جویی و فداکاری برای آرمانهایی مثل آزادی فلسطین و مبارزه با استعمار. جنبش اخوان المسلمین در دهه ۴۰ و ۵۰ میلادی بشدت درگیر این گونه کنشهای حاد بود. این نوع عملکرد را هر مسلمانی می‌تواند انجام دهد و اطلاق

خشونت بر آن، چندان موجه نیست؛ ب) نوع دیگر افراط‌گرایی، خشونت علیه نظام سیاسی و فعالیت برای سرنگون کردن یک حاکمیت است. این گرایش به لحاظ تاریخی، ریشه در شبکه مخفی اخوان المسلمین دارد ولی خیلی نمی‌توان این مبنا را اثبات کرد. اما قطعاً این مسئله با اندیشه‌های سید قطب آغاز شد. او در کتاب معالم علی الطریق وجود شبکه‌های مخفی و نیروهای پیشتاز مبارز در جهت دگرگونی نظام جاهلی و جایگزینی نظام اسلامی به جای آن را تجویز کرده بود. به این ترتیب تشکیلات مسلحانه از اواخر دهه ۶۰ میلادی شروع شد و در دهه ۷۰ گروه‌های مخفی مسلح برای سرنگونی نظام‌های سیاسی پدیدار شدند. این نوع از رادیکالیسم، کاربرد سلاح و خشونت را علیه نظام سیاسی و کارگزاران آن مجاز می‌شمارد؛ ج) اما دوره سومی هم در خشونت‌گرایی بنیادگرایان می‌توان سراغ گرفت که در این دوره، خشونت شباهت بسیاری با ترور دارد، کورکورانه انجام می‌شود، لزوماً علیه نظام یا کارگزاران سیاسی آن نیست بلکه مستقیماً علیه مردم عادی و بی‌گناه است. خشونت در این تلقی،

فی نفسه مقدس است. مهم نیست، هدف این خشونت چه کسی است بلکه ذات خشونت اهمیت دارد و مقدس است. این فاز جدید خشونت طلبی در میان بنیادگرایان، کاملاً جدید است و در ادوار پیش سابقه ندارد و از دهه ۹۰ شروع می‌شود. من معتقدم مهاجرت جنبشهای اسلامی عربی به سرزمین افغانستان و آموزشهایی که در آنجا داده شد، پدیده‌ای به نام اعراب افغانی یا «افغان العرب» را به وجود می‌آورد. همین گروهها موج جدید خشونت‌گرایی تروریستی را آغاز کردند. با جدا شدن بن لادن از عربستان و عزیمت او به سودان و تشکیل گروههای رادیکال و بعداً رفتن آنها به افغانستان، خشونت کور کورانه شدت گرفت. این موج جدید نه علیه استعمار می‌جنگد و نه به کارگزاران یک نظام سیاسی کار دارد بلکه فقط به نفس کشتار و ترور توجه می‌کند. کشتار مردم بی‌گناه در الجزایر، عمدتاً توسط گروههای رادیکال انجام می‌شد و یا قتل عام در مصر به سال ۱۹۹۳، توسط الجماعة الاسلامیه صورت گرفت. این گروهها با بمب به اتوبوس جهانگردان حمله می‌کردند و همه را - اعم از مسیحی، یهودی و حتی مسلمان -

می‌کشتند. توجیه ایشان این بود که چون رژیم سیاسی از این طریق، درآمد کسب می‌کند باید این مجرای معاش نظام را قطع کرد. ریشه تئوریک این موج جدید خشونت، اندیشه‌های وهابیت است که خود، در تصفیه شیعیان، گشاده دستی می‌کردند.

ظرفیت خشونت‌ورزی این موج

جدید تا کجاست؟ یعنی این گروهها تا کجا حاضرند این خشونت‌ورزی را ادامه دهند؟ با بنیه قوی اقتصادی که دارند اگر روزی به سلاحهای پیشرفته و کشتار جمعی و حتی هسته‌ای مسلح شوند امکان دارد که از این سلاحها هم استفاده کنند؟

■ این گروهها اگر به حیات خود ادامه دهند - که به نظر من بعید است - به راحتی دایره خشونت را افزایش می‌دهند. اینها انگیزه و توجیه ایدئولوژیک برای استفاده از سلاحهای کشتار جمعی را دارند و اگر بمانند فکر می‌کنم راحت از این تسلیحات استفاده خواهند کرد. حتی اگر بتوانند با مکانیزم‌هایی مثل کودتا، شکل دولتی و منسجم به خود بگیرند بعید نیست که

واقع، بازسازی تشکیلات جریان بنیادگرا از جهان عرب به افغانستان منتقل شد. گروههایی از اردن، الجزایر، مصر، یمن، عربستان، امارات، آسیای مرکزی، کشمیر و ... به افغانستان آمدند و جزوات و نشریات زیادی چاپ کردند. مصری‌ها مدت‌ها نشریه «الطلیعه» را در افغانستان چاپ می‌کردند ...

به راحتی از سلاح‌های مرگبار را بر راحتی استفاده کنند. البته وقتی تبدیل به دولت شوند به همین دلیل محدودیت‌هایی بر آنها اعمال می‌شود اما من گمان می‌کنم برای استفاده از سلاح اتمی در جهت حذف مخالفان ایدئولوژیک خود توجیه و دلیل دارند.

یعنی هیچ دلیل ژئوپلیتیکی در بین نبود که افغانستان را بر هر کشوری ترجیح دادند؟

■ افغانستان هم جایی بود برای مبارزه با کفر، هم محیطی بود برای آموزش دینی و معنوی و هم مکانی بود برای ورزیدگی نظامی و تشکیلاتی. این پدیده منجر به ظهور چیزی شد که به افغان‌العرب شهرت یافت. این پدیده ممکن بود مثلاً در ایران هم به وجود آید و «ایران‌العرب» را شکل دهد یا در کشمیر باشد و «کشمیر‌العرب» را ایجاد کند.

فردای بنیادگرایی

آقای دکتر احمدی، جریان جدید بنیادگرایی به کدام سمت می‌رود و

آقای دکتر، این پدیده «افغان‌العرب» چیست؟ و اعراب بنیادگرا چرا افغانستان را به عنوان کانون فعالیت خود انتخاب کردند؟

■ افغانستان سالها کانون مبارزه با کمونیسم و الحاد جهانی بود و لذا همه آرمان‌خواهان اسلامی را به خود می‌خواند. به علاوه، بنیادگرایان معمولاً در کشورهای خود با محدودیت‌هایی مواجه هستند و می‌خواستند به یک سرزمین آزاد و باز مهاجرت کنند تا فعالیت‌های خود را بهتر سازماندهی کنند و لذا از دهه ۸۰ به بعد، کم‌کم به افغانستان آمدند. این کشور هم میدان مناسبی برای جهاد علیه کفر بود و هم محیط مناسبی برای استقرار اردوگاه‌های آموزشی‌شان در حوزه نظامی و تبلیغاتی. در

چشم انداز آتی آن چیست؟ به سمت تغلیظ شدن می‌روند یا به سمت تضعیف شدن؟ بطور کلی آینده بنیاد گرایی چگونه است؟

■ اسلام‌گرایی، سه‌گرایش عمده دارد: یک دسته مسلمانانی که اصلاً سیاسی نیستند و نمی‌خواهند اسلام را سیاسی و ابزار کسب و اعمال قدرت کنند. صاحبان این گرایش، اعتقادات عمیقی دارند و در فرآیند مبارزات سیاسی خود از اسلام هم الهام می‌گیرند اما نمی‌خواهند نظام سیاسی اسلامی درست کنند. جریان چپ اسلامی در مصر و یا برخی از طرفداران شریعتی در ایران، اینگونه می‌اندیشند. رویکرد این دسته، توجه به اسلام به عنوان یک هویت و عامل بسیج اجتماعی برای نوسازی است؛ دسته دوم، اسلام‌گرایان سیاسی معتدل و میانه‌رو هستند. این گرایش از دهه ۷۰ میلادی، انسجام بیشتری یافته و روز به روز هم قوی‌تر می‌شوند. به نظر می‌رسد بدنه اصلی اسلام‌گرایان معاصر، اینها باشند. بخش اعظم اخوان المسلمین مصر، اردن، جبهه نجات الجزایر و حرکت «النهضة» تونس و ... از این جمله‌اند. این

گروهها به اتکای تجربه تاریخی خود، طالب‌اند که در انتخابات پارلمانی شرکت کنند و در یک فضای آزاد، اسلام را تبلیغ کنند. کشمکش‌های خونینی که در دهه ۷۰ میلادی میان اسلام‌گرایان و نظام‌های سیاسی درگرفت، گروه‌های اسلامی را به سمت اعتدال و میانه‌روی در روش متمایل کرد. مثلاً عمر عبدالرحمان دو سال پیش از درون زندانهای آمریکا اطلاعیه‌ای داد و به همه توصیه کرد که خشونت را کنار بگذارند و یا رهبران تاریخی سازمان «جهاد» مثل کرم زهدی و سرهنگ عبودالزبیر، از زندان اطلاعیه دادند که اعتدال را پیش بگیرند. این جریان به جریان «الوسط» معروف است. به هر حال اینها اسلام‌گرایان سیاسی ولی معتدل و میانه‌رواند. البته برخی از آنها روشنفکرترند مثل راشد الفنوشی در تونس و برخی دیگر، سنتی‌تر هستند؛

جریان سوم، جریان افراط‌گرایی است که مصادیق آن جماعة الاسلامیه، الجهاد، القاعده، جماعت مسلح الجزایر و ... این جریانها، برداشتی رادیکال از اندیشه‌های سیدقطب و حسن البنا را مبنای قرار داده‌اند و شکل حاد ترور و خشونت را به عنوان مشی

غالب پیش گرفته اند. ضمن آنکه بعضاً از تفکرات وهابیت عربستان هم تأثیر پذیرفته اند. واقعیت آن است که در میان اسلام‌گرایان، این جریان، قطعاً در اقلیت است اگرچه سرو صدای زیادی به راه انداخته اند. من تصور می‌کنم آنچه خطر آفرین است همین جریان سوم اسلام‌گرایان است که به گمان من، در چشم انداز دور، این گرایش روبه افول و فرسایش دارد.

**چرا این طور پیش بینی می‌کنید؟
چه دلایلی برای این افول و فرسایش
وجود دارد؟**

■ دلایل زیادی وجود دارد. اولاً، به لحاظ روانی، این نوع از اسلام‌گرایی مقبولیت و محبوبیت خود را نزد مسلمانان از دست داده است به هر حال جوامع اسلامی روزبه روز در بستر مدرنیسم، پیشرفت می‌کنند و لذا راهیافتهای خشن و حاد را نمی‌توانند بپذیرند. علاوه بر توده مسلمانان، بسیاری از جریانهای روشنفکرانه در عالم اسلام، از گرایش خشن اسلام‌گرایی تبری جسته‌اند و می‌بینیم که حتی جریان اول و

جریان دوم اسلام‌گرایان هم خود را از این جریان سوم کنار کشیده‌اند. گذشته از این، حکومت‌های کشورهای مسلمان نیز تقریباً همگی پذیرفته‌اند که حمایت و پشتیبانی از این گروه‌ها، صحیح نیست و لذا این گرایش در کشورهای خودشان هم با محدودیت مواجه‌اند. دلیل سوم آنکه فضای جهانی نیز به مقابله و معارضه با جریان حاد بنیادگرایی افراطی برخاسته است. بنابراین من معتقدم جریان سوم اسلام‌گرایان که مبلغ خشونت حاد و ترور کورکورانه‌اند، به لحاظ تشکیلاتی بشدت در معرض تضعیف هستند. ضمن آنکه به لحاظ فکری هم با خلاء تئوری و توجیه مواجه‌اند. البته نباید انتظار داشت که این گرایش بطور کامل از بین برود. ممکن است در جاهایی به شکل پراکنده و رقیق، همچنان حضور داشته باشد اما قطعاً قوت و قدرت خود را از دست خواهد داد و استحاله خواهد شد.

این استحاله چه سمت و سویی خواهد داشت؟ یعنی وقتی جریان سوم، تضعیف شد به سمت جریان دوم (اعتدال‌گرایی در اسلام سیاسی) میل

خواهد کرد یا به سمت جریان اول (اسلام غیر سیاسی)؟

■ این پرسش مهم و در عین حال دشوار است. به نظر من گروههای افراطی در کوتاه مدت به سمت جریان اعتدالی متمایل می شوند اما در درازمدت، این جریان اعتدالی نیز، شاهد نوعی استحاله درازمدت خواهد بود. به گمان من، چشم انداز آتی اسلام گرایی، عمدتاً تاکید بر وجه قدسی و معنوی دین خواهد بود و از وجوه سیاسی آن کاسته خواهد شد. همان طور که قبلاً هم گفتم تجربه حکومت های دینی هم به این فرآیند دامن خواهد زد. یک نگرش در جهان اسلام، در حال تکوین و شکل گیری است که معتقد است برای حفظ قداست و معنویت دین، باید دامان آن را از مقوله سیاست، حتی الامکان پاک نگاه داشت. به نظر من، آینده اسلام گرایی به دلایل متعدد، رنگ و بوی این نوع تفکر را به خود خواهد گرفت.

اصلاً ممکن است که ما در ایران شاهد ظهور جریانی به نام «بنیاد گرایی ایرانی» باشیم؟

■ من این احتمال را خیلی ضعیف می دانم. اصولاً در ایران به لحاظ شرایط خاص تاریخی، بنیاد گرایی افراطی امکان ظهور و بروز جدی ندارد. انقلاب ۵۷، انقلاب روشنفکری بود که با روشنگری کسانی چون شریعتی به وقوع پیوست. درست است که برخی از دیدگاههای شریعتی، شباهتهایی با آموزه های کسانی چون سید قطب دارد اما من معتقدم شریعتی، در نهایت یک بنیادگرا نیست بلکه یک مدرنیست دینی است که به استقلال طلبی، آزادیخواهی، هویت جویی و تطابق با شرایط و وضعیت مدرن باور دارد. به این ترتیب من نمی توانم بپذیرم که کشور ما در معرض خطر بنیاد گرایی حاد و افراطی باشد.

تحولات مهمی در اندیشه دینی و حوزه های علمیه اتفاق داده است. طلاب با زبان جدید و فضای دوران مدرن آشنا شده اند به گونه ای که در هیچ جای جهان اسلام، نمونه آن را نمی توانیم ببینیم. این روند تمایل به تفکر جدید قطعاً در آینده

از همه چیز صحبت کردیم جز ایران! شما فکر می کنید ظرفیت امروز دینی - سیاسی کشور ما برای پذیرش و ظهور بنیاد گرایی افراطی چقدر است؟

توسیع خواهد شد و لذا بنیاد گرایی افراطی، ظرفیت ظهور اندکی در ایران دارد. من تصور می‌کنم ظرف دهه‌های آینده نه تنها بنیاد گرایی روبه ضعف و افول خواهد نهاد بلکه طلیعه ظهور نوعی تفکر عرفی و تأکید بر وجه معنوی و قدسی اسلام را شاهد خواهیم بود. در این فرآیند ایران هم شراکت خواهد داشت و شاید این نقش را مدتی است که شروع کرده است.

توسط متفکران و دولتمردان ایرانی صورت گرفته است.

بدون آنکه بخواهم نگرش قوم محوره داشته باشم معتقدم ایران معمولاً منشأ اولیه تحولات خاورمیانه و جهان اسلام بوده است. انقلاب مشروطه ما مقدم بر هر تحول ساختاری در سایر کشور های اسلامی است. این انقلاب، تأثیرات قطعی بر جریان مشروطه خواهی کشورهای مسلمان گذاشت.

معمولاً می‌گویند آغاز بنیاد گرایی، در ایران و توسط یک ایرانی (سید جمال) بوده است و آغاز ضد بنیاد گرایی و عرفی سازی هم در ایران و توسط ایرانیان صورت گرفته است این دیدگاه درست است؟

■ به یک تعبیر، این تحلیل درست است. سید جمال یک بنیاد گرای افراطی نیست ولی به هر حال روایت خاصی از سلفی گری و رجوع به بنیادها را عرضه می‌کرد و لذا می‌توان آغاز بنیاد گرایی را توسط این متفکر ایران دانست. شروع مقابله با بنیاد گرایی نیز هم در عرصه سیاست و هم در عرصه تفکر و اندیشه، جنبش ملی کردن نفت در ایران، قطعاً بر جنبشهای ناسیونالیستی و نهضت ناصریم در مصر اثر گذاشت. انقلاب اسلامی هم به همین ترتیب، موج اسلام خواهی را در جهان اسلام تقویت کرد. به هر تقدیر، پیشتازی ایرانیان در جریان سازی فکری - سیاسی در سطح جهان اسلام و خاورمیانه، تردید پذیر نیست. در حال حاضر هم کشور ما وضعیت الگودهی خود را در خصوص تفکرات جدید و از جمله تأکید بر وجه قدسی و معنوی دین، حفظ کرده است. ابداع و عرضه مفاهیمی چون جامعه مدنی، حقوق بشر، تساهل، دموکراسی و ... دقیقاً نقطه مقابل مفاهیمی است که در قاموس

بنیادگرایی عرضه می شوند. بر این اساس من معتقدم، متفکران و دولتمردان جدید ایران، همچنان درمسند و موقعیت الگودهی به جهان اسلام است. البته مقاومتهایی در برابر این وضعیت وجود دارد اما به گمان من در آینده، این مقاومت ها بشدت تضعیف و منزوی خواهند شد. به هر تقدیر، تجربه ایران بسیار مهم است.

گفتگو با دکتر عزمی بشاره

منبع ترجمه:

W.W.W Moheet. com

ترجمه: عبدالرضا همدانی کارشناس مرکز

پژوهشهای علمی و مطالعات

استراتژیک خاورمیانه

سفر دکتر عزمی بشاره شخصیت معروف

فلسطینی و عضو کنیست اسرائیل به برلین

پایتخت آلمان جهت مشارکت در همایشی برای

حمایت از انتفاضه بار دیگر مسئله «فلسطینیان

۱۹۴۸، را در سطحی عقلانی و عملی تر مطرح

ساخت. در حالی که وضعیت سرزمینهای اشغالی

فلسطین روز به روز بحرانی تر می شود، عزمی

بشاره همچنان برای حفاظت از هویت عربی

فلسطینیان ساکن در مناطق کمربند سبز که تحت

تسلط اسرائیل می باشد و ممانعت از «اسرائیلی

شدن» فلسطینیان این مناطق تلاش می نماید. وی

در همایش برلین سخنان حافظ اسد رئیس جمهور

سابق سوریه را که بر تداوم مقاومت و استقامت

فلسطینیان و همبستگی اعراب برای مبارزه و نبرد

و حمایت از حماس و حزب الله و جهاد اسلامی به

عنوان جنبشهای مقاومت علیه اشغالگران تاکید

نموده بود، مورد تأیید قرار داد.